

متن پرسش

استاد عزیز سلام در جواب بعضی از دوستان که در برخی امور دچار شک شده اند متن زیر را که گفته های آقای مصباح است قرار می دهم شاید راه گشا باشد. بسم الله الرحمن الرحيم آن چه پیش رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت الله مصباح یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ ۰۷/۰۶/۹۰ ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها بر بصیرت ما بیافزاید و چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد. شعبه های شک توجیه شاگله حدیث وَالشُّكُّ عَلَىٰ أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى التَّمَارِي وَالْهَوْلِ وَالْتَرَدِّ وَالْإِسْتِسْلَامِ فَمَنْ جَعَلَ الْمِرَاءَ دَيْدَنًا لَمْ يُصْبِحْ لَيْلُهُ وَمَنْ هَالَهُ مَا بَيْنَ يَدَيْهِ نَكَصَ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ وَمَنْ تَرَدَّدَ فِي الرَّيْبِ وَطِئَتْهُ سَنَابِكُ الشَّيَاطِينِ وَمَنْ اسْتَسَلَّمَ لِهَلَكَةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ هَلَكَ فِيهِمَا؛ در جلسات اخیر بحث درباره حدیثی از امیرالمؤمنین سلام الله علیه بود که در پاسخ سؤال از ایمان بیان فرموده بودند. عرض کردیم که طبعاً با شناخت اَضْدَادِ یک حقیقت، شناخت انسان به آن حقیقت هم بیشتر می‌شود. شاید از این جهت است که حضرت در پایان حدیث، به حسب این نقل که در نهج البلاغه آمده، سخن از کفر و شک را هم به میان می‌آورند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام بعد از بیان پایه‌های کفر می‌فرمایند: شک دارای چهار شعبه است. حضرت درباره ایمان فرمودند: ایمان چهار پایه دارد و برای هر پایه چهار شعبه ذکر فرمودند، و درباره کفر فقط فرمودند: کفر چهار پایه دارد و آثار هر یک از این پایه‌ها را ذکر کردند، و اکنون درباره شک فقط می‌فرمایند: شک چهار شعبه دارد. در توجیه این ترتیب می‌توان به طور کلی گفت: انسان نسبت به حقایق دین، یا شناخت کافی دارد و به آنها ایمان می‌آورد، یا با این‌که شناخت دارد یا شناخت برای او میسر است حقایق دین را انکار می‌کند، یا در حالت شک باقی می‌ماند. آخرین فراز این حدیث شریف در مقام توضیح حالت شک است. طبیعتاً اگر کسی دنبال شناخت حقایق باشد هیچ‌گاه به حالت شک اکتفا نمی‌کند. ولی گاهی انسان در اثر عروض حالاتی خاص، به دنبال حقیقت نمی‌رود و در همان حالت شک متوقف می‌شود. ظاهراً چهار شعبه‌ای که حضرت برای شک ذکر فرموده‌اند چهار نوع حالت است که شخص شک می‌تواند داشته باشد. مرء، شعبه اول شک التَّمَارِي؛ «تماری» باب تفاعل از مرء است. گاهی انسان در مقام شناخت حقیقت است، اما چنان حالت مرء برای او ملکه می‌شود که دیگر موفق به ادامه تحقیق خود نمی‌شود و به نتیجه نمی‌رسد. کسی که در مقام تحقیق برمی‌آید باید شقوق مختلف مسأله مورد تحقیق را بررسی کند و برای هر یک از آنها به دنبال دلیل باشد و اگر شبهه‌ای دارد سؤال کند. این روش هیچ اشکالی ندارد و این سؤال و جواب‌ها تنمّه تحقیق محسوب می‌شود. اما وقتی کسی بنا بگذارد بر این‌که با هر کس بحث می‌کند سعی کند حرف او را رد کند و در سخن او تشکیک کند، این حالت

کم کم برای او ملکه می شود و همیشه سعی او بر این است که هر حرفی را ابطال کند. به این کار «مراء» گویند. یکی از ویژگی های روح آدمی که در عرصه های مختلف ظهور پیدا می کند این است که وقتی روی انجام کاری تمرکز پیدا کند و آن را تکرار کند، کم کم روح او با آن کار انس می گیرد و ترک آن کار برای او سخت می شود. این حالت در امور طبیعی و مادی محسوس تر است. کسی که برای بار اول سیگار می کشد وقتی دود تلخ سیگار وارد حلق او می شود به سرفه می افتد و ناراحت می شود. اما چند مرتبه که این کار را تکرار کرد کم کم تلخی آن را احساس نمی کند و به آن عادت می کند، به گونه ای که اگر سیگار به او نرسد گویا گمشده ای دارد. در امور روحی، روانی و اخلاقی هم چنین خصلتی وجود دارد. در روایات آمده است که: «إِنَّ لِلشَّرِّ صَرَاوَةً كَصَرَاوَةِ الْغُدَاءِ؛ کارهای بد هم مانند عادت به غذا به صورت عادت در می آیند.» حالت وسواس ابتدا از دقت های بی جا شروع می شود. احیانا خود شخص هم می داند چنین دقت هایی بی جا است، اما به آن ها اهمیت می دهد و آن ها را تکرار می کند. سرانجام کار او به جایی می رسد که پنجاه بار دست خود را می شوید و باز می گوید: نشد! سوفسطائیان گروهی از اهل بحث و نظر در یونان قدیم بودند که در بحث، از روش مغالطه استفاده می کردند. نظریاتی هم که اکنون به آن ها نسبت داده می شود همه نظریاتی توأم با شك و انکار است. گفته می شود که این افراد ابتدا معلمانی بودند که راه بحث و جدل را به دیگران می آموختند. کم کم در این مسیر تصمیم گرفتند که به شاگردان خود روش هایی را تعلیم دهند که بتوانند هر سخنی را رد کنند. این اشتغال دائم و ممارست در تشکیک و رد سخن دیگران، کم کم خود آن ها را هم دچار شك کرد و سرانجام در همه ادراکات تشکیک کردند و شكاک شدند. این رویه به آن جا رسید که یکی از فیلسوفان غربی این احتمال را مطرح کرد که: شاید من اصلا خواب باشم و همه چیزهایی که می بینم خوابی بیشتر نباشد. تفاوت مراء با جدال مراء با جدال فرق دارد. جدال این است که انسان در میدان بحث برای اقناع طرف مقابل از روش جدل استفاده کند تا زودتر او را قانع کند. خاصیت جدل این است که مخاطب را قانع می کند. با این روش ممکن است مطلب صحیحی القا شود و مخاطب قانع شود و احتمال هم دارد که مطلب نادرستی القاء شود. همچنین ممکن است انسان ابتدائاً بحثی را با روش جدلی مطرح کند، یا برای اعتراض به ادعای کسی از جدل استفاده کند و بخواهد طرف خود را قانع کند. همه این شقوق، «جدال» نام دارند. قرآن کریم برخی جدال ها را خوب و برخی جدال ها را بد شمرده است. درباره جدال مذموم می فرماید: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ؛ و درباره جدال مطلوب می فرماید: وَ لَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؛ ۳ به خود پیغمبر هم می فرماید: ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؛ ۴ جدال احسن با دعوت با حکمت متفاوت است. در دعوت با حکمت، از برهان عقلی استفاده می شود که به بديهيات ختم می شود. این کار گرچه ممکن است، اما احیانا مشکل است. اما در جدال احسن همان مطلب حق را با مقدماتی بیان می کنند که مخاطب قبول دارد و قانع می شود. چند نمونه از جدال احسن در قرآن آمده است. مثلا خداوند خطاب به مشرکانی که داشتن دختر را عیب می دانستند می فرماید: أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَى * تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ

ضیّری؛ ۵ شما که داشتن دختر را عیب می‌شمارید چرا می‌گویید ملائکه دختران خدا هستند؟! آیا سهم شما پسر است و سهم او دختر؟! عجب تقسیم ناعادلانه‌ای! این بحث جدلی است و خصم را محکوم می‌کند، اما برهانی نیست. گاهی این‌گونه بحث‌ها راه را نزدیک می‌کند و کار بدی شمرده نمی‌شود. در جدال أحسن مطلب حقی به سادگی و با روشی قانع‌کننده بیان می‌شود. خدای متعال می‌فرماید: با اهل کتاب جدال أحسن کنید. به آن‌ها بگویید: ما و شما خدای یگانه را می‌پرستیم و هر دو می‌گوییم در برابر هر چه که خدا نازل کرده تسلیم هستیم. بیایید منصفانه بررسی کنیم ببینیم آیا خدا بعد از تورات و انجیل کتاب دیگری هم نازل کرده است یا نه؟ بحث را از جایی شروع کنید که طرف احساس کند به شما نزدیک است. اما مرء این‌گونه نیست. کسی که مرء ملکه او شده همیشه می‌خواهد دلیل طرف مقابل را ابطال کند و به حق یا باطل بودن آن کاری ندارد. این حالت موجب می‌شود که او در حال شک باقی بماند و با این حال، نمی‌توان امید داشت که حق را پیدا کند و به ایمان مطلوب برسد. شعبه دوم، خودباختگی و هراس وَالْهَوْل؛ عامل دیگری که ممکن است موجب ابتلای انسان به شک شود و مانع رسیدن انسان به ایمان صحیح شود، عدم اعتماد به نفس در بحث و تحقیق است. وقتی با مسأله‌ای مواجه می‌شود به جای این‌که درباره آن فکر کند گمان می‌کند قابل حل نیست و خود را با آن مسأله درگیر نمی‌کند. به تعبیر روایت مبتلا به هول می‌شود (هَالَهُ) و حالت خودباختگی و هراس به او دست می‌دهد و عقب‌نشینی می‌کند (نَكَصَ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ). چنین انسان تنبل و ترسویی هم به ایمان صحیح نخواهد رسید. تردید، سومین شعبه شک شعبه سوم شک این است که انسان قدرت تصمیم‌گیری و تشخیص قاطع را نداشته باشد به گونه‌ای که در میان اقوال نمی‌تواند یکی را انتخاب کند. مدام یک قدم پیش و یک قدم پس می‌گذارد. کم‌کم این حالت برای او ملکه می‌شود و وسواس ذهنی پیدا می‌کند و ذهنش قدرت تصمیم‌گیری پیدا نمی‌کند. دلیل روشن را می‌یابد و می‌داند که قابل قبول است، ولی دوباره سخنان مخالفان از ذهنش می‌گذرد و ذهن او را به آن طرف مایل می‌کند. اما با سخن آن‌ها هم قانع نمی‌شود و برمی‌گردد. به این صورت، بین دو طرف رفت و آمد می‌کند و نمی‌تواند خود را قانع کند و تصمیم بگیرد. این هم نوعی بیماری روانی است. اگر انسان معمولی و نرمالی بود با دیدن دلیل روشن تصمیم خود را می‌گرفت و مطلب را قبول می‌کرد. اما وقتی حالت وسواس ذهنی پیدا کرد هرچه بگویند مطمئن نمی‌شود و در حالت شک باقی می‌ماند. تسلیم هلاکت شدن، چهارمین شعبه شک قسم چهارم شک در انسان‌های بی‌خیالی و ماجراجو وجود دارد. برخی افراد خود را به آب و آتش می‌زنند و کارهای عجیب انجام می‌دهند، به این امید که رکوردی به نام آن‌ها ثبت شود و مورد تشویق تماشاچیان قرار گیرند. بسیاری از آن‌ها هم در این راه هلاک می‌شوند، ولی اهمیت نمی‌دهند. برای چنین افرادی زندگی خیلی اهمیت ندارد. تنها همین حالت هیجان و کف و سوت زدن تماشاچیان است که برای آن‌ها خیلی مهم است. وقتی چنین افرادی را از مرگ و آتش جهنم بیم می‌دهی با بی‌تفاوتی از کنار آن می‌گذرند یا می‌گویند: «اگر جهنمی وجود داشت، بالاخره یک کاری می‌کنیم!» با مسایل دینی هم ماجراجویانه برخورد می‌کنند. به تعبیر امیرالمؤمنین علیه‌السلام حالت

استسلام دارند و هر سرنوشتی پیدا کنند برای آن‌ها مساوی است. تنها چیزی که برای آن‌ها اهمیت دارد لذتی خیالی است که برای خود ترسیم کرده‌اند. نتایج شعبه‌های شک فَمَنْ جَعَلَ الْمِرَاءَ دَيْدَنًا لَمْ يُضِيحْ لَيْلُهُ؛ «دیدن» به معنای عادت ثابت است. چه زیباست تعبیر حضرت! می‌فرمایند: اگر مرء کردن برای انسان عادت شد شب او به صبح نمی‌رسد و از این تاریکی‌ها به روشنی نخواهد رسید. کسی که کار او تنها رد کردن سخن دیگران است به ایمان نمی‌رسد. وَمَنْ هَالَهُ مَا بَيْنَ يَدَيْهِ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ؛ کسی که در مواجهه با هر مسأله‌ای که نیاز به تحقیق و فکر دارد هول سر تا پای او را می‌گیرید، روی پاشنه‌های پای خود عقب عقب می‌رود و همیشه از مقابل مسایل مهم فرار می‌کند. روشن است که چنین کسی هم هیچ‌گاه به مقصد نمی‌رسد. وَمَنْ تَرَدَّدَ فِي الرَّيْبِ وَطِئَتْهُ سَنَابِكُ الشَّيَاطِينِ؛ حضرت درباره آثار دو شعبه اول شک تنها فرمودند به نتیجه نمی‌رسد. اما برای دو شعبه دیگر نتایج خطرناکی را برمی‌شمارند. می‌فرمایند: کسی که به حالت تردد و رفت و آمد بین دو قطب عادت کرده است و نمی‌تواند تصمیم بگیرد، در بین راه شیاطین به او حمله می‌کنند و زیر سُم آن‌ها له می‌شود. این هشدار حضرت به این معناست که این حالتی بسیار خطرناک است و باید مراقب بود که وسواس در فکر پیدا نکنیم. باید بدانیم که شناختن دلیل صحیح، راه و روش عقلی دارد و برای بررسی هر علم و هر گزاره‌ای راه تحقیق و متدی صحیح و عقلایی وجود دارد که همه عقلایی عالم کم‌وبیش آن را می‌پذیرند و از آن استفاده می‌کنند و اگر در بعضی جزئیات آن، اختلافی وجود داشته باشد قابل اغماض است. مثلاً همه شکل اول قیاس منطقی را - اگر مقدماتش یقینی باشد - مفید یقین می‌دانند. لذا وقتی برهانی بر اساس شکل اول با مقدمات بدیهی تشکیل می‌گیرد، انسان سالم نمی‌تواند آن را رد کند. مانند حساب دو دوتا چهارتا است. اما کسی که تردید برای او ملکه شده، دیگر راهی برای اصلاح ذهن و عقل او باقی نمانده است. لذا شیاطین به او حمله می‌کنند و او زیر سم خود له می‌کنند. وَمَنْ اسْتَسَلَّمَ لِهَلَكَةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ هَلَكَ فِيهِمَا؛ کسی که مانند ماجراجویان با دست خود، خود را تسلیم هلاکت می‌کند و باکی ندارد که چه بر سرش می‌آید روشن است که وضعیت او از همه سخت‌تر است. آیا کسی که خود را از بالای کوه به اعماق دره پرت می‌کند نجات پیدا می‌کند؟ اگر انسان چنین حالتی پیدا کند طبعاً از ایمان و سعادت دنیا و آخرت باز می‌ماند. حضرت درباره ایمان و کفر، تعبیر دعائم (پایه‌ها) را به کار می‌برند. اما درباره شک، می‌فرماید: شک چهار شاخه دارد. یعنی گویا شک‌هایی که مزاحم ایمان می‌شوند چند نوع هستند و کسانی که مبتلا به شک می‌شوند چند دسته‌اند که در سایه این شکاکیت از ایمان محروم می‌شوند و سعادت دنیا و آخرت را از دست می‌دهند. أَعَاذْنَا اللَّهُ وَايَاكُمْ. من در بین دعاها یک دعا را خیلی دوست دارم و آن دعایی است که بعد از زیارت ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌فرماید: «وَاجْعَلْ حَظِّي مِنْ زِيَارَتِكَ تَخْلِيْبِي بِخَالِصِي زُؤَارِكَ؛ ۶ حَظُّ و بهره من را از این زیارت، مخلوط شدن با زؤار خالصت قرار بده!» من خودم این لیاقت را ندارم که بگویم از زؤار تو هستم تا به من اعتنا کنی. اما در بین زؤار شما کسانی هستند که شما آن‌ها را دوست دارید و دعا‌های آن‌ها را آمین می‌گویید و برای آن‌ها شفاعت می‌کنید. ما را هم با آن‌ها قاطی کنید و برای همه ما شفاعت کنید. خدایا! ما را هم جزء

كساني قرار بده كه در اين ماه، گناهان آنها را آمرزيدي و عاقبت آنها را ختم به خير مي‌كني.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام عليكم: جواب دوستانی که دچار شك هستند از نگاه آیت الله مصباح. موفق باشید